

۲

پیرامون خدا و عقل



## خدا در فلسفه (۱)

تاریخ فلسفه به ما نشان می‌دهد که از همان ابتدای شکل‌گیری فلسفه و تفکر فلسفی، بحث و گفت‌وگو دربارهٔ خدا در جریان بوده و این موضوع در صدر مسائلی قرار داشته است که فیلسوفان بررسی کرده‌اند. اکنون که ما در بحث وجوب و امکان و علت و معلول به این نقطه رسیده‌ایم که موجودات ممکن و معلول متکی به واجب‌الوجودی بالذات و غیرمعلول‌اند، جای آن است که به دیدگاه فیلسوفان دربارهٔ خدا نیز نظری بیفکنیم و تا آنجا که مقدور و ممکن است، ارتباط دیدگاه هر فیلسوف در این باره را با سایر دیدگاه‌های وی به دست آوریم.



در کتاب شعر زرتشت‌نامه آمده است که بهمن از جانب خدا یا نورالانوار به زرتشت نازل می‌شد و بر او تجلی می‌کرد. روایت تجلی بهمن بر زرتشت چنین است:

بیامد به زرتشت پاکیزه‌رای  
همان روز، بهمن، به امر خدای  
درخشنده از نور مانند هور  
بپوشیده یک دست جامه ز نور  
به زرتشت گفتا که برگوی نام  
چه جویی ز دنیا چه داری تو کام؟  
بدو گفت زرتشت: کای نیک‌رای  
نجویم همی جز رضای خدای  
مرادم همه سوی فرمان اوست  
از این رو که هر دو جهان زان اوست  
به جز راستی می‌نجوید دلم  
به گرد کزی می‌نپوید دلم  
اگر امر یزدان به‌جای آورم  
همه کام دل زیر پای آورم<sup>۱</sup>

### بیشتر بدانیم

سیزده‌نامه وجود دارد که افلاطون‌شناسان آنها را منسوب به افلاطون می‌دانند. محتوای نامه سیزدهم نشان می‌دهد که چه فضای سخت و تعصب‌آلودی بر یونان حاکم بوده است. افلاطون در این نامه می‌گوید: «اما درباره اینکه کدام یک از نامه‌های قبلی من دیدگاه اصلی خودم را دارد و کدام نه، گمان می‌کنم علامتی را که باهم قرار گذاشته بودیم، به یاد داشته باشی. در آغاز هر نامه اصلی و جدی کلمه «خدا» را می‌نویسم و در آغاز نامه‌های دیگر، کلمه «خدایان» را.»

این نامه حتی اگر از افلاطون هم نباشد، گویای فضای شرک‌آلود آن روز است.

**الف) ایران باستان:** گزارش‌های اسطوره‌ای و نمادینی که از ایران باستان به دست ما رسیده است و نیز نظر فیلسوفانی مانند سهروردی نشان می‌دهد که حکما در آن زمان شناختی روشن از مبدأ هستی داشته‌اند. آنان خدا را نور هستی می‌دانستند که با پرتو و اشراق خود پدیده‌ها را ظاهر می‌سازد و خلق می‌کند. همچنین، مانند بسیاری دیگر از حکما و فیلسوفان، از نخستین پرتو و مخلوق سخن گفته و او را «بهمن» نامیده‌اند. بهمن از نظر آنان وجودی مجرّد دارد.<sup>۱</sup>

با اینکه آثار مدوّن و مکتوب چندانی از آن دوره به دست ما نرسیده است، همین گزارش‌های مختصر حکایت از آن دارند که حکیمان دوره باستان ایران، جهان را مخلوق خداوندی حکیم می‌دانسته‌اند.

**ب) یونان باستان:** فیلسوفان بزرگ یونان، از جمله سقراط و افلاطون و ارسطو، در جامعه‌ای زندگی می‌کردند که مردم آن به خدایان متعدد اعتقاد داشتند و هر کدام را مبدأ و منشأ یک حقیقت در جهان می‌شمردند؛ مثلاً از نظر آنان «زئوس» خدای آسمان و باران، «آپولون» خدای خورشید و هنر و موسیقی و «آرتمیس» خدای عفت و خویشتن‌داری بود. اعتقاد به این خدایان، که تعدادشان به ده‌ها مورد می‌رسید، چنان عمیق بود که انکار آنها، طرد از جامعه یونان و گاه از دست دادن جان را به دنبال داشت. حاکمان و بزرگان جامعه یونان اجازه نمی‌دادند که کسی با اندیشه شرک‌آلودشان مخالفت کند و به خدایان توهین نماید. اتهام اصلی سقراط نیز همین بود که «او خدایانی را که همه به آنها معتقدند، انکار می‌کند و از خدایی جدید سخن می‌گوید.»<sup>۲</sup>

در چنین شرایطی، افلاطون تصمیم گرفت با دقتی فلسفی و استدلالی درباره خدا صحبت کند و پندارها را اصلاح نماید. از همین رو، یکی از افلاطون‌شناسان مشهور اروپایی به نام «تیلور» می‌گوید: «افلاطون ابداع‌کننده خدانشناسی فلسفی است.»<sup>۳</sup>

۱. حکمت خسروانی، هاشم رضی، ص ۹۸ و ۹۹.

۲. بیان ملتوس در دادگاه، که به نمایندگی از شاکیان سخن می‌گفت، سقراط تلاش می‌کرد اندیشه آتنی‌ها را درباره خدا اصلاح کند؛ به گونه‌ای که آنان متوجه حقیقتی برتر در هستی شوند که اداره‌کننده اصلی جهان است.

۳. A. E. Taylor, Plato, The man and his work, 1965, P. 492-3

۱. حکمت خسروانی، هاشم رضی، ص ۱۳۶.

وی همچنین می‌گوید: «از نظر افلاطون، کار خداوند هدف‌دار است. به عبارت بهتر، خدا نزد افلاطون یک خدای معین با ویژگی‌های روشن است و این، با چند خدایی یونان تفاوت دارد؛ زیرا در چندخدایی، خلقت آگاهانه معنا ندارد و چندخدایی شکل دیگری از همان کفر و بی‌خدایی است که افلاطون از آن یاد کرده است.<sup>۱</sup>»

افلاطون خداوند را چنین توصیف می‌کند: «در سوی دیگر، نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است؛ نه می‌زاید و نه از میان می‌رود و نه چیز دیگری را به خود راه می‌دهد و نه خود در چیزی دیگری فرو می‌شود. او نه دیدنی است و نه از طریق حواس دریافتنی است. فقط با تفکر و تعقل می‌توان به او دست یافت و از او بهره‌مند شد.<sup>۲</sup>»

ارسطو که از قدرت استدلال و منطق قوی برخوردار بود، تلاش کرد برهان‌هایی بر وجود خدا و مبدأ نخستین جهان ارائه کند.<sup>۳</sup> این استدلال‌ها، گرچه قدم‌های اولیه بوده‌اند، از استحکام خاصی برخوردارند و زمینه قدم‌های بعد را فراهم می‌کنند. ارسطو در یکی از نوشته‌های خود می‌گوید:

«به‌طور کلی، هر جا که یک خوب‌تر و بهتر وجود دارد، خوب‌تر و بهتری نیز هست. حال، در میان موجودات برخی خوب‌تر و بهتر از برخی دیگرند. پس، حقیقتی هم که خوب‌ترین و بهترین است وجود دارد که از همه برتر است و این، همان واقعیت الهی است.<sup>۴</sup>»

او همچنین در جای دیگری از کتاب خود می‌گوید:

«نمی‌شود که یک نظم و انتظام بر جهان حاکم باشد، بدون اینکه موجودی جاویدان و برتر از ماده در کار باشد.<sup>۵</sup>»

۱. Ibid

۲. رساله تیمائوس، فقره ۵۲. او همچنین می‌گوید: «برای ما معیار هر چیزی خداست. نه آن‌طور که برخی می‌گویند، این یا آن فرد؛ بنابراین هر که بخواهد محبوب خدا شود، باید با همه نیرو بکوشد تا در حد امکان شبیه او شود. بنابراین، از میان ما تنها کسی محبوب خداست که خویشتن‌دار (عقیف) باشد و از دایره اعتدال یا بیرون نگذارد؛ زیرا چنین کسی شبیه خداست (قوانین، کتاب چهارم، فقره ۷۱۶). ترجمه محمدحسن لطفی، ص ۱۲۹ و ۱۳۰. برای مطالعه بیشتر به مقاله «فلسفه افلاطون مادر همه فلسفه‌های الهی است» به قلم حسین غفاری در مجله «فلسفه» شماره پاییز و زمستان ۱۳۸۱ از دانشگاه تهران مراجعه کنید.

۳. یگر، موزخ برجسته فلسفه یونان می‌گوید: «استدلال واقعی بر وجود خدا، نخستین بار در آثار اولیه ارسطو یافت می‌شود. او در کتاب سوم خود با یک استدلال و قیاس، «برترین و والاترین موجود» را اثبات می‌کند و به این ترتیب، به موضوع شکلی روشن و گویا می‌بخشد؛ به‌طوری که در طول قرون بعد، پیوسته متفکران مشتاق را به سمت تلاش‌هایی تازه به این سو و امی دارد» (مراجعه کنید به مقاله «ارسطو، فیلسوف الهی یا پوزیتیویست» از حسین غفاری در مجله فلسفه دانشگاه تهران، شماره بهار و تابستان ۱۳۸۲).

۴. قطعه ۱۶ از کتاب «در باره مابعدالطبیعه» (برگرفته از مقاله «ارسطو، فیلسوف الهی یا پوزیتیویست»).

۵. مابعدالطبیعه، کتاب یازدهم، ص ۳۴۸.

ارسطو بدان دلیل که در بخش مابعدالطبیعه خدا را اثبات می‌کند، ترجیح می‌دهد که بخش مابعدالطبیعی و فلسفی خود را «الهیات» یا علم خداشناسی بنامد. وی پس از توضیحاتی در این باره می‌گوید: «سه‌گونه دانش نظری وجود دارد: طبیعی، ریاضی و الهی (Theologies)». سپس می‌گوید: «این آخرین دانش، بهترین علم است؛ زیرا دربارهٔ ارجمندترین موجودات است» (مابعدالطبیعه، کتاب یازدهم، فصل هفتم، ص ۲۶۴).

بعدها، ابن سینا نیز بخش فلسفی کتاب شفای خود را به همین دلیل «الهیات» نامید.



ارسطو در توصیفاتی که از خدا و مبدأ نخستین جهان می‌کند، از عباراتی چون شریف‌ترین موجود، خیر و جمال و زیبایی، ضرورتاً موجود، محرك غیرمتحرك، دارای حیات، تغییرناپذیر، دارای عالی‌ترین اندیشه و فعلیت تام و کامل و بالذات استفاده می‌کند.<sup>۱</sup> این عبارات گویای آن است که وی علاوه بر قبول موجودات غیرمادی، در میان آنها یک موجود را برتر می‌داند و او را مبدأ همهٔ امور تلقی می‌کند و بدین ترتیب، قدمی بزرگ در راه خداشناسی فلسفی برمی‌دارد.

دربارهٔ عبارت‌هایی که زیر آنها خط کشیده شده است، ببیندیشید و مقصود ارسطو را از آنها توضیح دهید.

.....

.....

.....

## دورهٔ جدید اروپا

با شکل‌گیری دورهٔ جدید اروپا از قرن‌های چهاردهم و پانزدهم و پیدایش دو جریان عقل‌گرا، و حس‌گرا / تجربه‌گرا در فلسفه، دربارهٔ خدا نیز دیدگاه‌های مختلفی ظهور کرد که به‌گونه‌ای ریشه در این دو جریان داشتند. از این‌رو، دیدگاه برخی از فیلسوفان این دو جریان دربارهٔ خدا را بررسی می‌کنیم. دکارت، فیلسوف عقل‌گرای قرن هفدهم، در یکی از استدلال‌های خود می‌گوید: من از حقیقتی نامتناهی و علیم و قدیر که خود من و هر چیز دیگری به وسیلهٔ او خلق شده‌ایم، تصویری دارم.

این تصور نمی‌تواند از خودم باشد؛ زیرا من موجودی متناهی‌ام. پس، این تصور از من و هر موجود متناهی دیگری نیست بلکه از وجود نامتناهی است؛ اوست که می‌تواند چنین ادراکی به من بدهد.<sup>۲</sup>

۱. مابعدالطبیعه، فصل‌های ششم تا دهم.

۲. تأملات در فلسفه اولی، ۳، کلیات، ۷، ۴۵ و ۴۷.



نظر شما دربارهٔ این استدلال چیست؟

آیا این استدلال می‌تواند یک وجود نامتناهی را اثبات کند؟

.....

.....

دیوید هیوم، فیلسوف حس‌گرا و تجربه‌گرای قرن هجدهم که قبلاً از او یاد کرده‌ایم، می‌گوید نه تنها دلایل دکارت، بلکه دلایل گذشتگان نیز همه‌قابل نقدند. از نظر وی، دلایلی که صرفاً متکی بر عقل باشند مردودند؛ زیرا عقل اساساً ادراک مستقل از حس و تجربه ندارد. او می‌گوید مهم‌ترین برهان فیلسوفان الهی، برهان نظم است که از تجربه گرفته شده اما این برهان نیز توانایی اثبات یک وجود ازلی و ابدی و نامتناهی را ندارد. یکی از دلایل این ناتوانی این است که براساس نظم موجود جهان، شما حداکثر می‌توانید یک ناظم و مدبر را اثبات کنید اما نمی‌توانید به یک خالق نامتناهی و واجب‌الوجود بالذات برسید.<sup>۱</sup>

نظر دیوید هیوم را بررسی و جنبه‌های مثبت و منفی آن را مشخص کنید.

.....

.....

کانت، فیلسوف عقل‌گرای قرن هجدهم آلمان، راهی متفاوت با دکارت و دیگر فیلسوفان عقل‌گرای پیشین برای پذیرش خدا پیمود. او به جای اثبات وجود خدا از طریق مخلوقات یا برهان علیت و یا وجوب و امکان، ضرورت وجود

۱. تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۵، ص ۳۲۳. قبل از هیوم، فیلسوفان تجربه‌گرایی بودند که به خدا اعتقاد داشتند و می‌خواستند او را اثبات کنند اما به علت نوع تفکر تجربه‌گرای خود، از براهین فیلسوفان گذشته کمتر استفاده می‌کردند. این فیلسوفان، یا می‌خواستند از نظم جهان به خدا برسند یا از طریق شهود خود به عنوان یک موجود متناهی. از جمله این فیلسوفان، جان لاک و بارکلی فیلسوفان تجربه‌گرای قبل از کانت بودند که از این راه‌ها استفاده می‌کردند.



کتاب نقد قوه حکم اثر کانت

خدا را از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی اثبات کرد. خلاصه‌ی یکی از توضیحات او چنین است: زندگی جمعی انسان بدون اصول اخلاقی و رعایت آنها امکان‌پذیر نیست. اگر انسان‌ها در زندگی اجتماعی حدودی از اخلاق را رعایت نکنند و مسئول کارهای خود نباشند، هرج و مرج پدید می‌آید و زندگی متلاشی می‌شود.

مسئولیت‌پذیری و رعایت اخلاق تنها درجایی معنا دارد که انسان خود را صاحب اراده و اختیار ببیند. برای موجودات بدون اختیار، وظیفه‌ی اخلاقی معنا ندارد.

این اختیار و اراده نمی‌تواند ویژگی بدن باشد که ماده‌ای مانند سایر مواد است بلکه باید ویژگی نفسی غیرمادی باشد که فناپذیر است و با مرگ بدن از بین نمی‌رود.

حال، این روح و نفس مجرد که سعادتش در کسب فضیلت و رعایت اصول اخلاقی است، چون موجودی جاودانه است، برای سعادت دائمی خود به جهانی ماوراء دنیای ما نیاز دارد و چنین جهانی نیز مشروط به وجود خدایی جاودان و نامتناهی است.<sup>۱</sup>

#### بررسی\*

گفته شده است که کانت به جای اثبات وجود خدا، نیاز انسان به وجود خدا را مطرح می‌کند. به عبارت دیگر، کانت می‌گوید که اگر خدا را فرض نکنیم و در ذهن خود نداشته باشیم، عمل اخلاقی و مسئولیت‌پذیری اخلاقی ممکن نیست.<sup>۲</sup>

این دیدگاه را تحلیل و بررسی نمایید.

.....

.....

### خدا و معناداری زندگی

بعد از کانت، فیلسوفان حس‌گرا و تجربه‌گرا که جریان غالب فلسفی در اروپا را تشکیل می‌دادند و با توجه به مبنای خود نمی‌توانستند از برهان عقلی محض استفاده کنند، براساس نظرشان درباره‌ی خدا دو دسته شدند: یک دسته مانند هیوم و اوگوست کنت بر آن بودند که چون ما ابزاری جز حس و تجربه برای شناخت نداریم، یا خدایی

۱. فلسفه کانت، اشتفان کورنر، ص ۳۲۰ (Pr.R. 125, Ab. 221)، تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۶، ص ۳۱۷ تا ۳۵۳ و مابعدالطبیعه، ژان‌وال، ص ۸۵۲.

۲. به عبارت دیگر، خدا و روح و اختیار انسان در فلسفه کانت یک وجود عینی و واقعی (objective) نیست بلکه امری ذهنی (subjective) است که بشر نیاز دارد آن را مفروض بگیرد.

نیست و یا نمی توانیم او را اثبات کنیم.

دسته‌ای دیگر مانند ویلیام جیمز، فیلسوف آمریکایی قرون نوزدهم و بیستم، و برگسون، فیلسوف فرانسوی قرن بیستم از تجربه‌های معنوی درونی و عشق و عرفان برای اثبات خداوند استفاده کردند. ویلیام جیمز می‌گوید:

«من معتقدم که دلیل وجود خداوند عمدتاً در تجربه‌های شخصی درونی ما نهفته است.<sup>۱</sup>»

بدین ترتیب، در قرن بیستم و یکم فیلسوفانی ظهور کردند که در عین اعتقاد راسخ به خدا، به جای ذکر دلایل اثبات وجود او، به رابطه میان «اعتقاد به خدا» و «معناداری زندگی» توجه کردند و نشان دادند که زندگی بدون اعتقاد به خدایی که مبدأ خیر و زیبایی و ناظر بر انسان است، دچار خلأ معنایی و پوچی آزاردهنده‌ای می‌شود.

زندگی معنادار عبارت از یک زندگی دارای غایت و هدف و سرشار از ارزش‌های اخلاقی است که انسان را نسبت به آینده مطمئن می‌کند و آرامشی برتر به او می‌دهد.

کرِ کگور، فیلسوف دانمارکی قرن بیستم معتقد است که ایمان هدیه‌ای الهی است که خداوند به انسان عطا می‌کند. خدا انسان مؤمن را برمی‌گزیند و به او ایمان هدیه می‌کند و اگر کسی شایسته این بخشش نشود، زندگی تاریکی را سپری خواهد کرد.<sup>۲</sup>

کاتینگهام، از نویسندگان این حوزه، می‌گوید: قبول خداوند «زندگی ما را در بستری قرار می‌دهد که آن را با ارزش و با اهمیت می‌سازد و این امید را می‌دهد که به جای اینکه احساس کنیم در جهان بیگانه‌ای افتاده‌ایم که در آن هیچ امری در نهایت، اهمیت ندارد، می‌توانیم مأمّن و پناهگاهی بیابیم.<sup>۳</sup>»

این فیلسوف در کتاب خود به این مسئله اشاره می‌کند که پس از سیر نزولی استدلال‌های عقلی و فلسفی در اروپا بر اثبات وجود خدا، برخی از فیلسوفان به این سمت حرکت کردند که خدا را عامل اصلی معنابخشی به زندگی معرفی کنند.

۱. تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۸، ص ۳۷۶.

۲. برای توضیح بیشتر به کتاب ایمان گروی، رضا اکبری مراجعه کنید.

۳. معنای زندگی، جان کاتینگهام، ترجمه امیرعباس علی‌زمانی.



ویلیام جیمز در سال ۱۸۴۲م در نیویورک به دنیا آمد و در طب و روان‌شناسی و سپس فلسفه تحصیل کرد و به استادی فلسفه در دانشگاه هاروارد رسید. کتاب‌های «خواهش ایمان» و «تنوع تجربه دینی» از اوست. او در سال ۱۹۱۰ درگذشت.



هنری برگسون در سال ۱۸۵۹م در پاریس به دنیا آمد و در ریاضیات و ادبیات تحصیل کرد. کتاب‌های «دو سرچشمه اخلاق و دین» و «تطور خلاق» از آثار او هستند. وی در سال ۱۹۴۱ درگذشت.



کر کگور در سال ۱۸۱۳م. در دانمارک متولد شد و در دانشگاه کپنهاگ در رشته فلسفه تحصیل کرد. او از بنیان‌گذاران آگزیستانسیالیسم (اصالت وجود انسان) است. کتاب‌های «عصر حاضر» و «ترس و لرز» از جمله کتاب‌های مشهور او هستند. وی در سال ۱۸۵۵ درگذشت.





داستایوفسکی، رمان نویس برجسته روس، در سال ۱۸۲۱ م. به دنیا آمد و در سال ۱۸۸۱ م. درگذشت. برخی از رمان های وی عبارت اند از: «جنایت و مکافات»، «بله»، «خانه اموات» و «خاطرات خانه اموات».

داستایوفسکی در رمان «برادران کارامازوف» از قول یکی از شخصیت ها می گوید:

«اگر خدایی وجود نداشته باشد، آن وقت هر کاری مجاز است.»

مقصود از «مجاز» در این جمله چیست؟

چرا بدون خدا هر کاری مجاز است؟

این جمله داستایوفسکی شما را به یاد کدام دیدگاه درباره خدا می اندازد؟

دو عبارت زیر را بخوانید و با توجه به آنچه در این درس خوانده اید، یکی از آنها را انتخاب کنید و نظر خود را توضیح دهید.

- ۱ اعتقاد به خدا نیازی درونی است. از این رو، انسان به سوی این نیاز درونی حرکت می کند و با این اعتقاد، به زندگی خود معنا و ارزش می دهد. بنابراین، بدون استدلال بر وجود خدا هم می توان این نیاز را برطرف کرد.
- ۲ اعتقاد به خدا یک نیاز درونی است و فرض جهان بدون خدا تصویری مبهم و بدون معنا از جهان به ما می دهد اما وقتی این نیاز با اثبات وجود خدا همراه باشد، جایگاه خدا در زندگی استحکام و پایداری بیشتری می یابد.

### بیشتر بدانیم

تولستوی، رمان نویس مشهور روس، زمانی که در اوج ثروت و شهرت بود، درگیر بحران معنا شد. او مشاهده می کرد کشاورزان که برایش کار می کنند و زندگی ساده ای دارند، شادند و از زندگی شان لذت می برند و به بحران هایی که او با آنها روبه روست، دچار نمی شوند. پس از این بود که به تفکر درباره خدا و جاودانگی روی آورد. او نویسنده آثار بزرگی مانند «جنگ و صلح»، «اناکارینا» و «رستاکیز» است.

### بیشتر بدانیم

آلبرت اینشتاین می گوید: «معنای زندگی بشر یا حیات اجتماعی به طور کلی چیست؟ اگر کسی بپرسد که آیا طرح چنین پرسش هایی عقلانی است، باید بگوییم انسانی که زندگی و حیات دیگران و حتی خودش را بی معنا واهی می پندارد، نه تنها موجودی بدبخت است بلکه صلاحیت زندگی را هم ندارد.»<sup>۱</sup>

۱. دنیایی که من می بینم، نوشته آلبرت اینشتاین

برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱ تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۴ تا ۹
- ۲ رساله تیمائوس از مجموعه آثار افلاطون
- ۳ تأملات در فلسفه اولی، رنه دکارت، ترجمه احمد احمدی
- ۴ معنای زندگی، جان کاتینگهام، ترجمه امیرعباس علی زمانی
- ۵ خدا در فلسفه، بهاء الدین خرمشاهی
- ۶ تاریخ خداواری، کارن آرمسترانگ، ترجمه خرمشاهی و بهزاد سالکی
- ۷ انسان در جستجوی معنا، ویکتور فرانکل، ترجمه نهضت صالحیان و مهین میلانی

## خدا در فلسفه (۲)

در درس قبل، گزارش مختصری از نظرات فلاسفه باستان و فلاسفه دوره جدید اروپا درباره خدا داده شد. در این درس می‌خواهیم نظرات فیلسوفان اسلامی در این باره را بررسی و در حد مقدور با یکدیگر مقایسه کنیم.

خوب است در همین جا توجه کنیم که بحث فیلسوف، خواه مسلمان، خواه مسیحی و خواه پیرو هر مسلک دیگر درباره خدا، تا وقتی فلسفی است که از این روش فلسفه، یعنی استدلال عقلی محض، تجاوز نکند و نتایج تفکر خود را به صورت استدلالی عرضه نماید. بنابراین، فیلسوف کسی نیست که عقیده‌ای نداشته باشد، بلکه کسی است که براساس قواعد فلسفی عقیده‌ای را پذیرفته و با قواعد فلسفی از عقیده خود دفاع کند. فیلسوف معتقد به خدا، از طریق استدلال به خدا اعتقاد پیدا کرده است و از همین طریق هم از خدا دفاع می‌کند.

### اثبات وجود خدا از طریق عقل و استدلال

با اینکه برخی از فلاسفه اروپایی به این نتیجه رسیده بودند که وجود خدا را نمی‌توان از طریق عقل و استدلال عقلی اثبات کرد، اما فیلسوفان مسلمان، از فارابی تا ملاصدرا و فلاسفه معاصر، نظرشان براین است که اثبات وجود خدا<sup>۱</sup> از طریق استدلال عقلی امکان‌پذیر است. از همین رو، هر کدام از این فلاسفه تلاش کرده‌اند با بیانی بسیار دقیق، استدلال‌های طرح شده را توضیح دهند یا استدلالی جدید ارائه کنند.

۱. اگرچه «خدا» و «الله» دو اصطلاح دینی‌اند، اما از نظر فلاسفه، همین خدا، واجب‌الوجود، مبدأ هستی و علت نخستین همه موجودات هم هست.

نظر فلاسفهٔ مسلمان دربارهٔ امکان استدلال عقلی بر وجود خدا، به دیدگاه کدام فیلسوف اروپایی نزدیک است و با نظر کدام فیلسوف تفاوت دارد؟

.....

.....

در کتاب فلسفهٔ سال قبل با دیدگاه فلاسفهٔ مسلمان دربارهٔ ابزار شناخت آشنا شدید. اکنون توضیح دهید که آیا میان آن دیدگاه و نظر آنان دربارهٔ امکان استدلال عقلی بر وجود خدا، رابطه‌ای هست یا نه.

.....

.....

## استدلال فارابی



بیان فارابی برای اثبات وجود خدا چنین است:

الف) در جهان پیرامون ما اشیایی هستند که وجودشان از خودشان نیست و معلول چیزهای دیگرند.

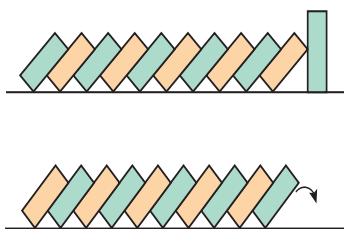
ب) وجود علت بر وجود معلول مقدم است و وجود معلول مشروط به وجود علت است.

یعنی، فقط در صورتی که علت موجود باشد، معلول هم موجود خواهد بود.

ج) اگر معلولی که اکنون موجود است علتی داشته باشد که آن علت هم خودش معلول باشد، به ناچار، این معلول هم علت دیگری دارد. حال اگر این علت دوم هم معلول باشد، برای موجود شدن به علت سومی نیازمند است.

اکنون اگر سلسلهٔ علت‌ها بخواند تا بی نهایت پیش برود، یعنی منتهی به علتی نشود که معلول دیگری نباشد، «تسلسل<sup>۱</sup> علل نامتناهی» پیش می آید و چنین تسلسلی محال است؛ زیرا اگر سلسلهٔ علت‌ها بخواند تا بی نهایت به عقب برود، اصلاً نوبت به معلولی که هم اکنون پیش روی ماست، نمی رسد. به عبارت دیگر، ابتدا داشتن سلسلهٔ بی نهایت قرار دارد، خود متناقض و غیرممکن است.

۱. کلمهٔ «تسلسل» از کلمهٔ «سلسله»، به معنای زنجیر است. فلاسفه ترتب معلول‌ها بر علت‌ها را به حلقه‌های زنجیر تشبیه می کنند که به ترتیب، پشت سر یکدیگر قرار گرفته اند و هر کدام، از یک طرف به حلقهٔ قبلی و از طرف دیگر به حلقهٔ بعدی مربوط می شوند.



به این مثال توجه کنید. شخصی می‌خواهد تعدادی آجر را به صورت مایل و با تکیه یکی بر دیگری، روی یک سطح صاف بچیند. برای این کار، ابتدا یک ستون عمودی روی زمین نصب می‌کند و آجر اول را به صورت مایل به آن تکیه می‌دهد. آنگاه آجر دوم را به آجر اول تکیه می‌دهد و بقیه آجرها را به همین ترتیب می‌چیند.

در این میان، اگر کسی بگوید به آن ستون ثابت نیازی نیست، عملاً

نمی‌تواند هیچ سلسله‌ای از آجرهای مایل، حتی یک آجر را روی زمین قرار دهد و همان آجر اول هم خواهد افتاد. معلول بودن هر موجود و نیاز آن به علت مانند متکی بودن هر آجر به آجر دیگر است. همان‌طور که سلسله آجرهای متکی به هم باید به ستونی ختم شوند که نگه‌دارنده همه آجرهای دارای اتکاست، سلسله موجودات معلول نیز نیازمند موجودی است که معلول نباشد.<sup>۱</sup> پس، در ابتدای سلسله علت‌ها و معلول‌ها علتی وجود دارد که وجودش وابسته به دیگری نیست؛ یعنی خودش واجب‌الوجود و «علة‌العلل» موجودات دیگر است.<sup>۲</sup>

## بررسی

برتراند راسل، فیلسوف انگلیسی قرن بیستم، می‌گوید: «هنگام جوانی درباره این مسائل ژرف نمی‌اندیشیدم و برهان علة‌العلل را تا مدتی مدید پذیرفته بودم؛ تا اینکه روزی در هجده سالگی، ضمن خواندن زندگی‌نامه خودنوشت جان استوارت میل<sup>۳</sup> بدین جمله برخوردم: «پدرم به من می‌گفت: این پرسش که چه کسی مرا آفریده است، جواب ندارد؛ زیرا بلافاصله این سؤال مطرح می‌شود که چه کسی خدا را آفریده است».

راسل می‌گوید: «جمله‌ای بدین سادگی، سفسطه را در بیان اولین علت نشان داده است؛ زیرا اگر هر چیزی باید علتی داشته باشد، پس خدا نیز نیازمند علت است. اگر چیزی بدون علت، وجود تواند داشت این چیز هم می‌تواند خدا باشد و هم جهان .... پوچی این برهان به همین جهت است.<sup>۴</sup>»

این جملات را مطالعه کنید و ببینید:

**۱** گفته راسل با آنچه فارابی می‌گوید چه تفاوتی دارد؟

.....

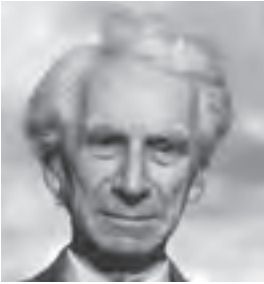
۱. درباره «تسلسل علل نامتناهی» و «دور در علل» در کتاب منطق سال دهم بحث شده و دلیل محال بودن آن ذکر شده است.

۲. شرح رساله زنون کبیر، ابونصر فارابی، فصل اول در اثبات وجود مبدأ اول، ترجمه ابوالفضل حقیری

۳. جان استوارت میل، فیلسوف انگلیسی قرن نوزدهم است. وی در علوم طبیعی، مانند شیمی و جانورشناسی و علوم ریاضی و نیز فلسفه تحصیل کرد. میل در فلسفه، پیرو مکتب اصالت فایده است و در تعلیم و تربیت نیز نظریاتی دارد.

۴. چرا مسیحی نیستیم از برتراند راسل، ترجمه س. طاهری، انتشارات دریا، ص ۱۹. و اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه طباطبایی و استاد مطهری، ج ۵، ص ۵۷.

## ۲ بیان راسل از علت‌العلل چه اشکالی دارد؟



برتراند آرتور ویلیام راسل در سال ۱۸۷۲م. در انگلستان به دنیا آمد. در ریاضیات و فلسفه تحصیل کرد و در هر دو رشته کتاب‌های متعددی نوشت؛ مانند: مبانی ریاضیات، سیر تکاملی فلسفه من، منطق و عرفان، مسائل فلسفه و چرامسیخی نیستیم.

## استدلال ابن سینا

در درس «جهان ممکنات» که بحث از وجوب و امکان بود، برهان ابن سینا برای اثبات واجب‌الوجود بالذات را مشاهده کردیم. خلاصه آن برهان که به برهان «وجوب و امکان» شهرت دارد، چنین است:

۱ وقتی به موجودات این جهان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که این موجودات در ذات خود نسبت به وجود و عدم (بودن و نبودن) مساوی‌اند؛ هم می‌توانند باشند و هم می‌توانند نباشند. به عبارت دیگر، این موجودات ذاتاً ممکن‌الوجودند.

۲ ممکن‌الوجود بالذات، برای اینکه از تساوی میان وجود و عدم درآید و موجود شود، نیازمند واجب‌الوجود بالذات است؛ موجودی که وجود، ذاتی او باشد.

۳ پس، موجودات این جهان به واجب‌الوجودی بالذات وابسته‌اند که آنها را از حالت امکانی خارج کرده و پدید آورده است.<sup>۱</sup>

## برای مطالعه

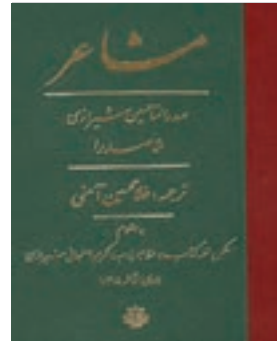
ابن سینا در کتاب «اشارات» ضمن بیان این برهان، و توصیف آن به عنوان دقیق‌ترین برهان، با تأسی به قرآن کریم، آن را برهان صدیقین می‌نامد.

ملاصدراى شیرازى، مشهور به صدرالمألهین، که از فلاسفه پیش از خود به‌خصوص ابن سینا بهره فراوان برده بود، با نظرات ابتکاری‌اش فلسفه اسلامی را وارد مرحله جدیدی کرد. او با طرح نظر «اصالت وجود» و «وحدت وجود» که در اینجا جای تبیین آن نیست، براهین مربوط به اثبات وجود خدا را تبیین دوباره کرد و ارتقا بخشید. همچنین، بدون استفاده از هر واسطه‌ای، فقط به کمک اصل حقیقت وجود، توانست کاری را که ابن سینا به خوبی انجام داده بود، تکمیل کند و نشان دهد که اصولاً موجودات عالم چیزی جز فقر و نیاز نیستند و عین وابستگی به وجودی هستند که خود، عین استقلال

۱. الاشارات والتنبیها، ج ۳، نمط چهارم، ص ۶۶

و بی‌نیازی است.

وی پس از تبیین برهان خود توضیح می‌دهد که این برهان را می‌توان برهان صدیقین نامید؛ زیرا صدیقین کسانی هستند که بدون هیچ واسطه‌ای به وجود خدا پی می‌برند و او را درک می‌کنند<sup>۱</sup> و همان‌طور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دعای صباح فرموده، آنان متوجه می‌شوند که خدا کسی است که ذاتش بر خودش دلالت دارد و خودش دلیل بر وجود خودش است.<sup>۲</sup>



کتاب مشاعر اثر ملاصدرا

## فلاسفۀ مسلمان و معناداری حیات

بحث دیگری که فلاسفۀ مسلمان در کنار اثبات وجود خدا داشته‌اند، بحث درباره‌ی تأثیر این اعتقاد در زندگی انسان و نقش آن در معنابخشی به حیات بشری است. در مقام مثال، آنان وجود خدا و تأثیر آن در حیات انسانی را شبیه به وجود آب و نقش آن در حیات جسمانی بشر می‌دانند. آنان می‌گویند که بشر ابتدا از طریق حواس به وجود آب پی می‌برد و آن را یک امر واقعی می‌یابد؛ آنگاه این آب واقعی را می‌نوشد. این آب واقعی است که نیاز او را برطرف می‌کند و سیرابش می‌سازد. خدا نیز همین‌گونه است؛ اعتقاد به خدایی می‌تواند به زندگی معنا دهد و انسان را وارد مرتبه‌ای برتر از زندگی کند که به کمک عقل و منطق یا هر راه دیگری وجود او را پذیرفته باشد و در ارتباط روحی و معنوی با او زندگی کند.



کتاب حیات معقول اثر محمدتقی جعفری

از نظر یک فیلسوف الهی، پذیرش وجود خداوند با صفاتی که دارد، به فیلسوف این امکان را می‌دهد که بتواند معیارهای یک زندگی معنادار را به دست آورد:

- ۱ جهان را غایتمند بیابد و آن را توضیح دهد.
- ۲ انسان را موجودی هدفمند بشناسد و این هدف را مشخص کند.
- ۳ برای گرایش فطری انسان به خیر و زیبایی مابازایی واقعی قائل شود.
- ۴ آرمان‌های مقدس و فراتر از زندگی مادی را معتبر و درست بداند.
- ۵ در برابر یک وجود متعالی و برتر احساس تعهد و مسئولیت داشته باشد.

۱. مشاعر، ملاصدرا، ص ۶۸ و الاسفار الاربعه، ج ۶، ص ۱۲ (برای توضیح بیشتر مراجعه شود به تبیین براهین اثبات خدا، عبدالله جوادی آملی، ص ۲۱۳)

۲. «لَا عَلَىٰ ذَاتِهِ بَذَاتُهُ» (مفاتیح الجنان، دعای صباح)





کتاب رساله عشق ابن سینا

اگر فیلسوفی نتواند وجود چنین خدایی را اثبات کند، امکان پذیرش پنج گزاره فوق را از دست می دهد.<sup>۱</sup>

ابن سینا که وجود خداوند را با دلایل فلسفی اثبات کرده است، در عین حال توصیفی مبتنی بر عشق از رابطه خدا و جهان و انسان ارائه می دهد که می تواند دربردارنده برخی از عناصر پنج گانه فوق باشد. او در رساله ای که درباره عشق نوشته است، می گوید:

«هریک از ممکنات به واسطه حقیقت وجودش، همیشه مشتاق کمالات و خیرات است و برحسب فطرت خود از بدی ها گریزان. همین اشتیاق ذاتی و ذوق فطری را که سبب بقای ممکنات و مخلوقات است، عشق می نامیم.»

ابن سینا معتقد است که عشق و محبت میان انسان و جهان از جاذبه عشق الهی ناشی می شود که در کنه و ذات جهان هستی به ودیعت نهاده شده است.

فلک جز عشق محرابی ندارد جهان بی خاکِ عشق، آبی ندارد  
کسی کز عشق خالی شد، فسرده ست گرش صدجان بود، بی عشق مرده ست  
طبایع جز کشش کاری ندانند حکیمان این کشش را عشق خوانند  
گر اندیشه کنی از راه بینش به عشق است ایستاده آفرینش<sup>۲</sup>

### تطبیق

بیان ابن سینا و اشعار بالا را با پنج معیار زندگی معنادار تطبیق دهید و ببینید که آیا این معیارها را می توان در آنها مشاهده کرد یا نه.

.....

.....

.....

۱. برای مطالعه بیشتر به کتاب «حیات معقول» از فیلسوف معاصر، محمدتقی جعفری و «جهان بینی توحیدی» از استاد مطهری مراجعه کنید.

۲. نظامی گنجوی، خمسه، خسرو و شیرین

رمان نویس مشهور فرانسوی، آلبر کامو که برخی اندیشه‌های فلسفی نیز دارد، به این حقیقت توجه کرد که انسان در زندگی خود به دنبال نوعی «معنا» ست که مبنای آرمان‌ها و ارزش‌های او قرار گیرد<sup>۱</sup> اما به علت اینکه نتوانست به وجود خدا پی ببرد و پشتوانه‌ای برای این معناداری بیابد، گفت که جهان یک سکوت غیرعقلانی و نامعقول دارد. این تناقض درونی به شدت کامو را رنج می‌داد و از همین رو، او تلاش می‌کرد در برابر آن بایستد، لذا می‌گفت «انسان نباید تسلیم این پوچی و بی‌معنایی هستی شود». به همین سبب، در عین حال که علاقه‌مند به کرامت انسان و عدالت و آزادی بود و با نظام سرمایه‌داری غرب و نظام کمونیستی شوروی مبارزه می‌کرد، از تبیین فلسفی این رفتار بازمانده بود.<sup>۲</sup>

با توجه به توضیحات قبل، به سؤال‌های زیر پاسخ دهید.

۱ مقصود آلبر کامو از عبارت «جهان یک سکوت غیرعقلانی دارد» چیست؟

.....

۲ تناقض درونی آلبر کامو چه بود؟ راه حل این تناقض چیست؟

.....

۳ چرا آلبر کامو در عمل، تسلیم نوع تلقی خود از جهان نمی‌شود و رفتاری متناقض با آن نشان می‌دهد؟

.....

جوانی کنار نهري نشسته بود و افسرده حال به آب نظر می‌کرد. حکیمی که از آنجای گذشت، او را دید و متوجه پریشان حالی اش شد. پس، در کنارش نشست و از احوالش پرسید. جوان نیز که مصاحبی شنوا یافته بود، از پریشان حالی خود گفت و درد دل‌ها کرد.

حکیم برگی از روی زمین برداشت و در نهر آب انداخت. برگ خود را به جریان آب سپرد و شناکنان پیش رفت. حکیم سپس سنگی برداشت و در آب انداخت. سنگ بدون اینکه نهر آب را همراهی کند، در گوشه‌ای از نهر،

۱. جمله‌ای از نمایشنامه «کالیگولا» از آلبر کامو

۲. تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۹، ص ۴۶۸

آرام و ثابت ایستاد.

در همین حال، حکیم از جوان که تماشاگر کار او بود، پرسید: «رفتار برگ را دوست داری یا عمل سنگ را؟» جوان تأملی کرد و گفت: «برگ با هرافت و خیز آب بالا و پایین می‌رود و به صخره‌ای می‌خورد و با هر جریان آب به سویی پرتاب می‌شود اما سنگ محکم می‌ایستد و تکان نمی‌خورد.»

حکیم گفت: «پس تو هم مانند او باش؛ محکم هر جا که هستی بایست و قرار خود را از دست مده.» آنگاه برخاست و به راه افتاد. جوان که اندکی آرام شده بود، حکیم را صدا زد و گفت: «تو... اگر تو به جای من بودی، کدام را انتخاب می‌کردی؟»

حکیم لبخندی زد و گفت: «من در طول زندگی با اطمینان به خالق رودخانه هستی، خود را به جریان آب سپرده‌ام. چون می‌دانم در رودخانه‌ای هستم که حضور او را نشان می‌دهد، از افت و خیزهایش هرگز دل آشوب نمی‌شوم.

من آرامش همراه با هیجان برگ را می‌پسندم.»

و آنچه هست، از نظر علم تو پنهانی نیست

یارب از نیست به هست آمده صنع توایم

سعدی

برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱ تبیین براهین اثبات خدا، علامه جوادی آملی، مرکز نشر اسراء
- ۲ اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، علامه طباطبایی و مرتضی مطهری، انتشارات صدرا
- ۳ مجموعه آثار، ج ۲ (جهان بینی توحیدی) و خدا در زندگی انسان، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا
- ۴ پژوهش نامه فلسفه دین (نامه حکمت)، شماره بهار و تابستان ۸۶، مقاله معنای زندگی از امیرعباس علی زمانی
- ۵ حیات معقول، محمدتقی جعفری
- ۶ انسان در جستجوی معنا، ویکتور فرانکل، مترجمان: نهضت صالحیان و مهین میلانی

## عقل در فلسفه (۱)

همان طور که مفهوم «دین» ما را به یاد «ایمان» می‌اندازد و مفهوم «عرفان»، «شهود و عشق» را تداعی می‌کند، مفهوم «فلسفه» نیز با «عقل» و «عقلانیت» گره خورده است. معمولاً از فیلسوفان به عنوان مهم‌ترین مدافعان عقل یاد می‌کنند. آنان وجه تمایز انسان از حیوان را همین عقل می‌دانند و معتقدند که منظور ارسطو از ناطق، وقتی که انسان را به «حیوان ناطق» تعریف می‌کند، همان «عاقل» است. تاریخ فلسفه با تاریخ عقل نیز پیوندی ناگسستنی دارد و تحولات معنا و محدوده عقل، با تحولات فلسفه گره خورده است.

در این درس می‌خواهیم ببینیم:

۱ مقصود فیلسوفان از عقل چیست؟

۲ محدوده و قلمرو آن چه اندازه است و این قلمرو چه تحولاتی را در طول تاریخ طی کرده است؟

۳ امروزه عقل چه جایگاهی در فلسفه دارد؟



به جملات زیر توجه کنید و نظر خود را درباره آنها توضیح دهید.  
ابن سینا: هر کس عادت کرده سخنی را بدون دلیل بپذیرد، از حقیقت انسانی خارج شده است.<sup>۱</sup>

اوگوست کنت: علم جدید، تجربی است و چنان قوتی دارد که ما را از استدلال های عقلی بی نیاز کرده است.<sup>۲</sup>

حافظ: ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی      ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

ویتگنشتاین: استدلال در حوزه دین احمقانه ترین کارهاست؛ زیرا استدلال عقلی مربوط به حوزه علمی است نه دین.

## تعریف عقل

عقل توانمندی ای است که به کمک آن استدلال می کنیم و از این طریق به دانش ها و حقایقی دست می یابیم.<sup>۳</sup>  
به عبارت دیگر، انسان با عقل خود استدلال می کند و می تواند دریابد که چه چیزهایی هست و چه چیزهایی نیست و نیز می تواند بفهمد که کدام کار خوب است و باید انجام دهد و کدام کار بد است و نباید انجام دهد. انسان با عقل خود می تواند پی ببرد که کدام سخن درست و کدام نادرست، و کدام رفتار پسندیده و کدام ناپسند است.  
از نظر فیلسوفان، این توانمندی در کودک به صورت بالقوه است؛ با تربیت و تمرین به فعلیت می رسد و تقویت

۱. الاشارات والتنبیها: مَنْ تَعَوَّدَ أَنْ يُصَدِّقَ بِغَيْرِ دَلِيلٍ فَقَدْ انْخَلَعَ مِنْ كِسْوَةِ الْإِنْسَانِيَةِ.

۲. تاریخ فلسفه، ج ۹، ص ۱۰۳ تا ۱۰۵

۳. این تعریف که می توان آن را جامع ترین تعریف ها به شمار آورد، عموم استدلال ها، اعم از تجربی، ریاضی، فلسفی، کلامی، فقهی، اخلاقی و حقوقی را که در حوزه عقل نظری و عقل عملی قرار دارند، فرا می گیرد و شامل می شود (فارابی، مقالة في معانی العقل، علامة طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۲۵۹).

می‌شود و به همین سبب، در افراد مختلف، متفاوت است. برخی از انسان‌ها قدرت عقلی بیشتر و بعضی قدرت عقلی کمتری دارند.

## ❖❖❖ مصداق وجودی عقل

کاربرد دیگر عقل در فلسفه برای موجوداتی است که از ماده و جسم مجردند و در قید زمان و مکان نیستند. این موجودات در افعال خود به ابزار مادی هم نیاز ندارند. بسیاری از فلاسفه معتقدند که علاوه بر عالم طبیعت، عوالم دیگری هم وجود دارد که با حواس ظاهری نمی‌توان آنها را درک کرد. یکی از این عوالم، «عالم عقل» است. فیلسوفان الهی می‌گویند بسیاری از فرشتگان که در کتاب‌های آسمانی، از جمله قرآن کریم، از آنها یاد شده است، همین موجودات عقلانی، یعنی موجودات مجرد از ماده و جسم‌اند که فیلسوفان با دلیل و برهان وجود آنها را اثبات می‌کنند. آنان معتقدند که علم این قبیل موجودات، از طریق استدلال و کنار هم گذاشتن مفاهیم نیست بلکه عقول (فرشتگان) حقایق اشیا را «شهود» می‌کنند و به مفاهیم و استدلال مفهومی نیازی ندارند.

این فیلسوفان همچنین معتقدند که روح هر انسانی نیز استعداد رسیدن به چنین مرتبه‌ای از عقل را دارد؛ یعنی می‌تواند با تهذیب نفس به مرتبه‌ای برسد که کاملاً از ماده و جسم مجرد باشد و در عین حال که از قوه استدلال برخوردار است، همچون عقول، بسیاری از حقایق را شهود کند. البته این فیلسوفان، قوه استدلال را مرتبه نازل و پایین عقل مجرد می‌شمارند و می‌گویند توانایی بشر در ساختن مفاهیم کلی، خود پرتوی از همان عقل است که در وجود هر انسانی هست. پس از شکل گرفتن مفاهیم کلی است که انسان توانایی صورت‌بندی استدلال را پیدا می‌کند و قیاس‌های مختلف را، آن‌گونه که در منطق گفته شده است، می‌سازد.<sup>۱</sup>

## ➤ عقل نزد حکمای ایران باستان

از عهد باستان تا کنون، از چین در شرق آسیا تا یونان و روم در اروپا، گزارش‌هایی درباره عقل و تحلیل و تبیین فیلسوفان از آن وجود دارد. یکی از کانون‌های اولیه عقل‌گرایی و خردورزی، ایران باستان است که اندیشمندان آن به خردورزی و فرزاندگی شهرت داشتند.

گزارش‌هایی مانند گزارش فردوسی در شاهنامه و برخی نقل‌های تاریخی و آثار مکتوب مربوط به آن دوره از چنین توجهی به عقل و خردورزی حکایت می‌کنند؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت آنان هم از عقل به عنوان یک وجود نورانی و مجرد آگاه بوده‌اند و هم به عقل به عنوان تعقل و خردورزی و برهان اهمیت می‌داده‌اند. در اندیشه حکیمان ایران باستان، خرد با وجود آفریدگار متحد و یگانه است و آفریدگار، کل جهان را با خرد

۱. مابعدالطبیعه ارسطو، کتاب اپسیلون و کتاب لامبدا و الهیات شفاي ابن سینا، ص ۳۸۱



و عقل رهبری می‌کند. آنان عقیده داشتند که «خدا براساس خرد می‌آفریند»<sup>۱</sup> و می‌گفتند که «مزدآ»، که همان خداست، با خرد و اندیشه خود جهانیان و وجدان‌ها و خردها را آفریده است.<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد که این خرد و عقل که آفریده‌آفریننده است، وجودی عقلانی است که خرد و عقل انسان پرتو و مظهر اوست. به همین سبب، فردوسی که شاهنامه خود را با بیت

به نام خداوند جان و خرد      کزین برتر اندیشه برنگذرد<sup>۳</sup>

آغاز کرده، در حکایات خویش از فرزاندانی خبر می‌دهد که از خرد و عقل بهره داشته و حکیمانه زندگی نموده‌اند.<sup>۴</sup>

## عقل در یونان باستان

در میان فیلسوفان یونان باستان، هراکلیتوس از حقیقتی به نام «لوگوس»<sup>۵</sup> سخن می‌گوید که هم به معنای «عقل» است و هم «نطق»؛ بنابراین، می‌توان گفت که وی به هر دو معنای عقل توجه داشته است و «کلمه» و «سخن» نزد او ظهور و پرتو عقل محسوب می‌شوند؛ یعنی عقل نزد این فیلسوف، همان حقیقتی است که هم جهان و اشیاء ظهور او هستند، هم کلمات و سخن. بنابراین، از نظر هراکلیتوس اشیاء عالم، همان کلمات عقل و بیان علم و حکمت اویند.<sup>۶</sup>

۱. گاهان اوستا، سن ۳۱، بند ۷

۲. همان، سن ۳۲، بند ۴

۳. شیخ محمود شبستری، شاعر و عارف قرن هشتم هجری، دیوان شعر خود را با این بیت آغاز می‌کند:  
به نام آن که جان را فکرت آموخت      چراغ دل به نور جان برافروخت

۴. در شاهنامه حکایت پهلوانانی آمده است که میان شجاعت و خرد جمع کرده‌اند؛ مانند زال و رستم و گیو، و نیز حکایت پادشاهانی که به خرد و فرزاندانی نیز آراسته بوده‌اند؛ مانند کیخسرو، زال وقتی نزد کیخسرو می‌آید تا او را پند دهد، درضمن سخنان خود می‌گوید:

خرد باد جان تو را رهنمای      به پاکی بماناد مغزت به جای

۵. Logos (Logic) به معنای دانش منطق نیز از همین کلمه گرفته شده است.

۶. فیلسوف و حکیم چینی به نام «لائوتسه» که هم‌زمان با هراکلیتوس می‌زیسته و مانند هراکلیتوس معتقد بوده که همه چیز ظهور «تائو» است.

۷. مابعدالطبیعه، ژان‌وال، ص ۹۱۸، مقاله «عقل در تاریخ فلسفه»، غلامرضا اعوانی



دیدگاه هراکلیتوس درباره «لوگوس» و «عقل» به آموزه‌های پیامبران الهی شباهت بسیاری دارد. در ابتدای انجیل یوحنا آمده است که «در آغاز کلمه بود و کلمه، خدا بود. در آغاز خدا بود، همه چیز به میانجی او بود، بی او هیچ نبود. آنچه در او بود حیات بود.»

قرآن کریم به تفصیل و با روشنی بیشتر خداوند را حکیمی توصیف می‌کند که مخلوقات، کلمات او هستند. البته در قرآن کریم هر حقیقتی حکم کلمه خداوند را دارد. مخلوقات جهان، «کلمات وجودی» خدا هستند.<sup>۲</sup> در میان این کلمات، برخی مانند حضرت مسیح، ویژگی خاصی دارند که قرآن کریم به صورت ویژه آنها را «کلمه» نامیده است.<sup>۳</sup> خداوند حکیم «کلمات بیانی» هم دارد و با بندگان خاص خود سخن می‌گوید.<sup>۴</sup> علاوه بر این دو نوع، قرآن کریم امور دیگری را هم «کلمه» نامیده است؛ مانند توحید، کلمه مشترک بین موحدین<sup>۵</sup>، ایمان (کلمه طیبه)<sup>۶</sup>، کفر (کلمه خبیثه)<sup>۷</sup>، کلمه عذاب<sup>۸</sup>، کلمه فصل<sup>۹</sup>، سنت‌ها و قوانین حاکم بر جهان و انسان<sup>۱۰</sup>.

پارمنیدس، دیگر فیلسوف یونانی پیش از سقراط، معتقد به وجود عقلی بود که عقل انسان برای فهم امور باید به آن متصل شود. افلاطون نیز به چنین عقلی، که آن را «عقل جهانی» یا «عقل کلی»<sup>۱۱</sup> می‌نامید، اعتقاد داشت و انسان را نیز دارای مراتبی از عقل می‌دانست.<sup>۱۲</sup>

۱. یوحنا یکی از یاران حضرت عیسی (ع) و نویسنده یکی از چهار انجیل است.

۲. وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (لقمان، ۲۷).

۳. إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ ... (النساء، ۱۷۱).

۴. وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلِمَةُ رَبِّهِ (اعراف، ۱۴۳).

۵. قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ ... (آل عمران، ۶۴).

۶. أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ ... (ابراهيم، ۲۴).

۷. وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ ... (ابراهيم، ۲۶).

۸. وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ (زمر، ۷۱).

۹. وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ (شوری، ۲۱).

۱۰. وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا ... (انعام، ۱۱۵).

عقل  
عقل نظری  
عقل عملی



علم  
علم نظری  
علم عملی

ارسطو به عقل به عنوان قوه استدلال انسان، توجه ویژه‌ای داشت و توضیح می‌داد که قوه عقل براساس کاری که انجام می‌دهد، به عقل نظری و عقل عملی تقسیم می‌شود و براساس آن، دانش بشری نیز دو قسم می‌گردد:

او انواع استدلال‌ها را در بخش منطق آثار خود تدوین کرد؛ استدلال تجربی را از استدلال عقلی محض جدا کرد و کاربرد هر کدام را روشن ساخت. ارسطو انسان را با مفهوم «حیوان ناطق» تعریف کرد که در آن، مقصود از نطق، همان تفکر بود. ارسطو عقل را ذاتی انسان می‌دانست. بدین ترتیب، او تصویر روشن تری از عقل عرضه کرد.

## عقل نزد فیلسوفان اروپایی

عقل در دوره جدید اروپا، یعنی از رنسانس تا کنون، تحولات و تطوراتی را از سر گذرانده که عمدتاً مربوط به حدود توانایی‌های عقل است.

در ابتدای رنسانس که تحولات اجتماعی و فکری معمولاً در تقابل با حاکمیت کلیسا رقم می‌خورد، عقل جایگاه ممتازی پیدا کرد و یگانه معیار و مرجع درستی و نادرستی افکار و عقاید تلقی شد؛ درحالی که قبل از آن، به خصوص در دوره اول حاکمیت مسیحیت در اروپا (حدود قرن سوم تا نهم) بزرگان کلیسا دخالت و چون و چرا کردن عقل را عامل تضعیف ایمان می‌دانستند. حتی برخی از بزرگان کلیسا عقل را امری شیطانی می‌پنداشتند و در برابر استدلال‌های عقلی می‌ایستادند و می‌گفتند که ایمان قوی از آن کسی است که در برابر شبهه‌های عقل بایستد و در ایمان خود استوار بماند.<sup>۱</sup>

### بیشتر بدانیم

رنسانس به معنی نوزایی و تجدید حیات است و از نظر تاریخی به دگرگونی‌های فکری و فرهنگی‌ای گفته می‌شود که به منظور احیاء فرهنگ یونان و روم باستان در قرن چهاردهم در ایتالیا آغاز شد و در قرن هفدهم همه اروپا را فراگرفت و تمدن نوین غرب را بنیان نهاد. (به درس شانزدهم کتاب تاریخ ۲ مراجعه کنید.)



کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت

۱. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۱، ۳۷۵. انسان فقط یک عقل دارد، اما این عقل، از جهت کارهایی که انجام می‌دهد، به دو عقل نظری و عملی تقسیم می‌شود. عقل از آن جهت که درباره هست و نیست‌ها بحث می‌کند و مثلاً اثبات می‌کند که خدا هست، کیهانشان هست، آب در اثر حرارت بخار می‌شود، عقل نظری نامیده می‌شود. اما از جهت کارهای اختیاری انسان، که مثلاً باید راست بگوید، نباید ظلم کند، باید قانون را رعایت کند، عقل عملی نام گرفته است.

۲. علت اصلی مقابله رهبران کلیسا با عقل این بود که آنها به اموری اعتقاد داشتند که از نظر استدلال عقلی ناممکن بود؛ مانند آمدن خدا روی زمین و تجسد او در مسیح، سه تا بودن خدا در عین یکی بودن او، کشته شدن مسیح و زنده شدن دوباره او و رفتن به آسمان و تولد انسان‌ها با گناه اولیه. تر تولیانوس، که از مدافعان سر سخت مسیحیت بوده و در حدود ۲۲۰ میلادی از دنیا رفته است، فلسفه را کفر می‌دانست و می‌گفت: «ایمان می‌آورم؛ از آن جهت که امری محال است.» وی گفته است: «پسر خدا مرد و زنده شد و ما باید به او ایمان آوریم؛ زیرا محال است کسی بمیرد و زنده شود.» مراجعه شود به: آیین کاتولیک، جورج برانتل، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، صص ۱۷۹ تا ۲۰۴.

البته در دوره دوم حاکمیت کلیسا، به خصوص در قرن های یازدهم تا سیزدهم، فیلسوفان و حکمای مسیحی تحت تأثیر مطالعه کتاب های ابن سینا و ابن رشد و سایر فیلسوفان مسلمان، به عقل و تبیین عقلانی مسائل دینی روی آوردند اما از آنجا که این توجه با مبانی اولیه کلیسای کاتولیک سازگاری نداشت، منجر به حاکمیت عقل در مقابل دین شد؛ به تدریج، در دوره رنسانس عقل جای دین را گرفت<sup>۱</sup> و دین را در گوشه ای از زندگی انسان ها به حاشیه راند. البته در همان ابتدای توجه به عقل در اروپا، اختلافی میان فلاسفه آغاز شد و به تدریج رشد کرد؛ به گونه ای که فیلسوفان اروپا به دو دسته «عقل گرا» و «تجربه گرا» تقسیم شدند. همان طور که در درس «تاریخچه معرفت» در کتاب سال قبل آمد، «فرانسیس بیکن» که روش تجربی را بهترین روش برای پیشرفت زندگی بشر می دانست، از فیلسوفان خواست که از بت هایی که فلاسفه قدیم برای ما ساخته اند، دست بردارند و فقط به آنچه از طریق تجربه به دست می آید تکیه کنند.

از طرف دیگر، دکارت که با ریاضیات به خوبی آشنا بود، به همه توانایی های عقل، مانند داشتن بدیهیات عقلی، استدلال های عقلی محض و نیز تجربه توجه داشت. او معتقد بود که عقل می تواند وجود خدا و نفس مجرد انسان و اختیار او را، با استدلال اثبات کند. البته او دیگر به عقل به عنوان یک حقیقت برتر و متعالی در جهان و در انسان، آن گونه که برخی فیلسوفان یونان و فلاسفه مسلمان معتقد بودند، عقیده ای نداشت و عقل را صرفاً یک دستگاه منطقی استدلال می دانست.

کانت در داورى میان عقل گرایان و تجربه گرایان، این بخش از نظر تجربه گرایان را پذیرفت که عقل نمی تواند وجود اموری مانند خدا و نفس مجرد انسان را اثبات کند، اما برخلاف آنان، راهی دیگر برای پذیرش اموری مانند خدا و نفس مجرد انسانی پیشنهاد کرد که در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

علاوه بر این، کانت درباره مفاهیم فلسفی، مانند «وجود»، «ضرورت»، «امکان» و «علیت»، نظری متفاوت با فیلسوفان گذشته داشت. همان طور که در درس های دوم و سوم خواندیم، فیلسوفان گذشته مانند ارسطو و ابن سینا، عقیده داشتند که عقل این مفاهیم فلسفی را از واقعیت گرفته و انتزاع کرده است اما کانت معتقد بود که این مفاهیم ساختار ذهن انسان اند و عقل و ذهن، اشیای خارجی را در این ساختار درک می کند. این بیان کانت، تحوّل عظیمی در کارکرد عقل به وجود آورد و عقل را به عنوان ابزار شناخت واقعیات خارجی، به امری بدل کرد که مفاهیم «ذهنی»<sup>۲</sup> را شناسایی می کند.

۱. تقابل تاریخی عقل و دین در اروپا چنان گسترده بود که حتی در نام گذاری ادوار تاریخی نیز خود را نشان داد؛ مثلاً جلد چهارم تاریخ تمدن ویل دورانت که مربوط به دوره حاکمیت کلیساست، «عصر ایمان» نام گرفته است و جلد های پنجم تا هفتم، به ترتیب، «رنسانس»، «اصلاح دین» و «آغاز عصر خرد» نامیده شده اند. به نظر می رسد که اصل تقابل «دین» و «عقل» از ابتدای قرون وسطی محور اصلی تحولات فکری، فلسفی و اجتماعی در اروپا بوده است؛ با این توضیح که در قرون وسطی و حاکمیت کلیسای کاتولیک، دین حاکمیت داشته و عقل تابع دین بوده است و از دوره رنسانس، عقل حاکمیت یافته و دین به صورت تابعی از عقل درآمده است.

۲. Subjective

دیدگاه فلاسفه‌ای مانند ابن سینا را با دیدگاه کانت درباره مفاهیم فلسفی نظیر امکان، وجوب و علیت مقایسه کنید و نتایج آن را توضیح دهید.

.....

.....

اوگوست کنت در قرن نوزدهم با تأثیرپذیری از دیدگاه کانت درباره عقل، به طور کلی عقل فلسفی و کار عقل در تأسیس فلسفه را کاملاً ذهنی خواند. او گفت که فیلسوفان، دستگاهی فلسفی از جهان ارائه می‌دهند ولی حقیقتاً این دستگاه، ناظر بر واقعیت نیست بلکه بر ساخته ذهن آنان و حاصل تأملات ذهنی است.

از نظر او، عقل صرفاً آنگاه که با روش تجربی و حسی وارد عمل می‌شود، به واقعیت دست می‌یابد و به «علم»<sup>۱</sup> می‌رسد. بنابراین، از نظر کنت فقط عقل از طریق علم تجربی می‌تواند به شناخت واقعیت نائل شود.

این دیدگاه به تدریج در میان فیلسوفان اروپایی گسترش یافت و در مسائل مختلف، از قبیل نسبت عقل و دین، توانایی عقل در اثبات ماوراءالطبیعه و نگاه انسان به خود و جهان آثاری برجای گذاشت.

با توجه به نکاتی که در این درس ارائه شده، است، محدوده عملیات عقل را نزد فیلسوفان زیر بیان کنید.

	۱- افلاطون
	۲- ارسطو
	۳- بزرگان اولیه کلیسا
	۴- بیکن
	۵- دکارت
	۶- کانت
	۷- اوگوست کنت

۱. Science (علم از نظر اوگوست کنت منحصر به همین علم تجربی است و فلسفه، علم به حساب نمی‌آید).



## عقل در فلسفه (۲)

در درس قبل، ضمن بیان معنا و ماهیت عقل، دیدگاه حکیمان و فلاسفه ایران و یونان باستان و نیز دیدگاه برخی از فلاسفه اروپایی را به اجمال بیان کردیم و تفاوت‌ها را بررسی نمودیم. در این درس می‌خواهیم با نظرات فلاسفه مسلمان در این باره آشنا شویم و آنها را با نظرات فلاسفه اروپایی مقایسه کنیم.

یکی از عوامل مهم توجه به عقل و عقلانیت در جهان اسلام، پیام الهی و سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و عترت گرامی ایشان بود.<sup>۱</sup> از این رو، کمتر شخصیتی را در تاریخ اسلام مشاهده می‌کنیم که در بزرگداشت عقل سخن نگفته و یا با عقل ستیز کرده باشد. به عبارت دیگر، عقل، در فرهنگ عمومی مسلمانان جایگاه ممتاز و ویژه‌ای به دست آورده و همواره از عقل به تجلیل یاد شده است. البته این جایگاه ممتاز، سبب حرکت عمومی مسلمانان به سوی علم و دانش در حوزه‌های مختلف شد اما مخالفت برخی از جریانات فکری با عقل، در شکل‌های دیگری ظهور کرد که دو شکل عمده آن عبارت‌اند از:

۱. تنگ کردن محدوده اعتبار و کارآمدی عقل در عین پذیرش آن؛

۲. مخالفت با فلسفه و منطق، تحت عنوان دستاوردی یونانی و غیراسلامی.

در شکل اول، این جریان‌ها می‌کوشیدند نشان دهند که برخی روش‌های عقلی در مسائل دینی کاربردی ندارند و کسانی که از این روش‌ها استفاده می‌کنند، مرتکب خطا می‌شوند.

۱. در درس نهم در این باره توضیح بیشتر خواهیم داد.



ابن تیمیّه، که فرد شاخصی در این جریان است، می گوید نه «برهان» و نه «تمثیل»، در الهیات و مابعدالطبیعه قابل استفاده نیستند؛ زیرا تمثیل حجتی است که در آن، حکمی را برای چیزی از راه شباهت آن با چیز دیگر معلوم می کنند؛ در حالی که خداوند شبیه و نظیر ندارد. در قیاس برهانی نیز کلیّت کبری یک شرط اساسی است و باید به طور مساوی شامل همه افراد شود؛ در حالی که قرار گرفتن خداوند با تعدادی از افراد به طور مساوی محال است؛ مثلاً وقتی در صغرای برهان می گوییم «این جهان منظم است» و در کبرای آن می گوییم «هر منظمی یک نظم دهنده می خواهد»، این قضیه از نظر برهان هم شامل انسان می شود و هم خدا و خدا شبیه و هم ردیف انسان قرار گرفته است؛ در حالی که خدا شبیه و هم ردیف انسان نیست و بنابراین، نمی توان از برهان برای اثبات این قبیل امور استفاده کرد.<sup>۱</sup>

**بررسی:** نظر شما در این باره چیست؟ آیا در برهان، هم ردیفی میان خدا و مخلوق اتفاق می افتد؟ درباره تمثیل چه می گوئید؟ آیا فلاسفه در استدلال های خود از تمثیل استفاده می کنند؟

.....

.....

گروهی از متکلمین، که اشاعره<sup>۲</sup> نام دارند، معتقدند که هیچ کاری ذاتاً خوب یا بد نیست و عقل هم نمی تواند خوبی یک کار و بدی کار دیگر را تشخیص دهد و سپس بگوید که خدا باید این قبیل کارها را انجام دهد و آن قبیل کارها را انجام ندهد. این، به معنی تعیین تکلیف برای خدا و محدود کردن قدرت اختیار اوست؛ در حالی که خدا قادر مطلق است و هر کاری که او دستور دهد، همان خوب است و هر کاری که او منع کند، همان بد است. به این نظر می گویند: «حسن و قبح شرعی».

در مقابل، فلاسفه عقیده دارند که برخی از افعال حقیقتاً کمال محسوب می شوند و خوب اند و عقل می تواند

۱. ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، غلامحسین ابراهیمی دینانی، ج ۱، ص ۴۵ (ابن تیمیّه در سال ۶۶۱ هجری در منطقه حرّان، میان موصل و شام، متولد شد و در کودکی به دمشق مهاجرت کرد. وی در فقه و اصول و حدیث و کلام و تفسیر تحصیل کرد و از بزرگان مذهب حنبلی گردید. البته به دلیل افکار و بیانات سخت و تندی که علیه دیگر مذاهب اسلامی داشت، بارها به زندان افتاد تا اینکه در سال ۷۲۸ هجری در زندان دمشق وفات یافت).

۲. اشاعره گروهی از متکلمین هستند که بین قرن سوم و چهارم هجری به صورت یک جریان فکری بزرگ در میان مسلمانان اهل سنت درآمدند. شخصیت بارز آنها ابوالحسن اشعری است که در حدود ۳۳۰ هجری وفات یافته است. در مقابل این گروه، جریان دیگری به نام معتزله قرار دارد که قبل از اشاعره پیدا شدند و شکل گرفتند. اولین رهبر آنان واصل بن عطاءست که در سال ۱۳۱ هجری در گذشته است. دیگر رهبر مشهور آنان قاضی عبدالجبار است که در سال ۴۱۵ هجری از دنیا رفته است. (آشنایی با علوم اسلامی، استاد مطهری، ج ۲، کلام و عرفان).



### بیشتر بدانیم

از ابتدای شکل‌گیری فلسفه، کتاب‌هایی علیه آن نوشته شده که یکی از مشهورترین آنها کتاب «تهافت الفلاسفه» (تناقض‌گویی‌های فیلسوفان) نوشته ابوحامد محمد غزالی متوفی ۵۰۵ هجری است. این کتاب ضربه سنگینی بر جریان عقل فلسفی وارد ساخت. هنوز نیم قرن نگذشته بود که کتاب دیگری با عنوان «مصارعة الفلاسفه» (بر زمین زدن و به خاک رساندن فلاسفه) نوشته محمد بن عبدالکریم شهرستانی وارد عرصه شد و ضربه‌ای دیگر وارد کرد. نوک پیکان هر دو کتاب هم متوجه ابن‌سینا بود. حمله غزالی بی‌پاسخ نماند و ابن رشد اندلسی با تألیف کتاب «تهافت التهافت» (تناقض‌گویی‌های تناقض‌گو) به دفاع از فلسفه برخاست. چندی بعد نیز خواجه نصیرالدین طوسی با نوشتن کتاب «مصارع المصارع» (به خاک رساندن به خاک رساننده) سستی و ضعف اندیشه‌های شهرستانی را آشکار ساخت.<sup>۱</sup>

۱. ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ابراهیمی دینانی، ج ۱، ص ۲۶۶

خوبی آنها را تشخیص دهد؛ مانند عدل. برخی از افعال نیز حقیقتاً نقص و عیب‌اند و بد شمرده می‌شوند و عقل می‌تواند به بدی آنها پی ببرد؛ مانند ظلم. بنابراین، ما می‌توانیم به کمک عقل خود بدانیم که خداوند حتماً به عدل رفتار می‌کند نه به ظلم، و این به معنای محدود کردن خدا نیست بلکه به این معناست که ظلم کردن یک نقص و عیب است و خدا این نقص را ندارد. به این دیدگاه «حسن و قبح عقلی» می‌گویند.<sup>۱</sup>

**بررسی:** این دو دیدگاه را بررسی و مقایسه کنید و سپس از آنها نتیجه‌گیری نمایید.

شکل دوم مخالفت با عقل، به صورت مخالفت با فلسفه ظهور کرد. از ابتدای رشد فلسفه در جهان اسلام تاکنون، همواره کسانی گفته‌اند که دانش فلسفه از یونان وارد جهان اسلام شده و دربردارنده عقاید کسانی مثل سقراط، افلاطون و ارسطوست و با عقاید اسلامی سازگار نیست.

در پاسخ به این سخن، فلاسفه می‌گویند جدا از اینکه بسیاری از آراء فیلسوفانی مانند سقراط و افلاطون و ارسطو با آموزه‌های اسلامی سازگاری دارد، باید توجه کنیم که فلسفه دانش و شاخه‌ای از معرفت است که هر فردی از هر ملت و نژادی می‌تواند وارد این شاخه از دانش بشود و درباره مسائل آن، که مربوط به هستی و حقیقت اشیاست، بیندیشد و تولید دانش کند. همچنین، همان‌طور که در سایر شاخه‌های دانش می‌توان از آرا و نظرات دیگران استفاده کرد، در این دانش نیز بهره‌گیری از دستاوردهای متفکران دیگر ضروری است و با نقد و بررسی این دستاوردها می‌توان قدم‌های بیشتری در جهت این دانش برداشت.<sup>۲</sup> اگر ما بپذیریم که عقل می‌تواند درباره هستی «بما هو» هستی و حقیقت پدیده‌ها بیندیشد و دانشی به ارمغان آورد، این دانش، فلسفه است. در درستی و نادرستی یک دانش نیز فقط استدلال است که دآوری می‌کند، نه یونانی یا ایرانی و یا چینی بودن.

۱. مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۱، بخش عدل الهی، صص ۴۸ تا ۵۴ (متکلمین معتزله هم دیدگاهی نزدیک به فلاسفه دارند که نیازی به ذکر آن نیست).

۲. رساله فلسفه چیست و فلسفه الهی کدام است؟ مترجم: سید ابراهیم سید علوی، صص ۱۶ تا ۲۲.

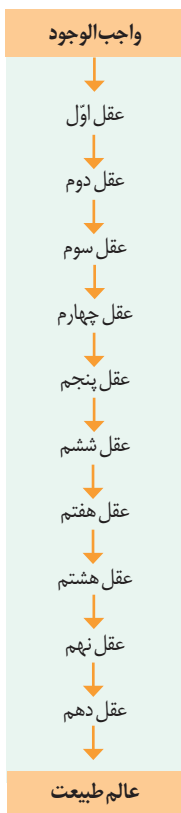
## ➤ دو مصداق عقل نزد فیلسوفان مسلمان

فارابی و به تبع او ابن سینا معتقد بودند که خداوند، ابتدا ده عقل آفریده و عالم ماده از عقل دهم پدید آمده است.

فیلسوفان مسلمان، از فارابی تا علامه طباطبایی و سایر فیلسوفان عصر حاضر، درباره هر دو مصداق عقل سخن گفته و پیرامون هر دو کتاب‌ها نوشته‌اند:

۱ عقل، به عنوان وجودی برتر و متعالی در هستی؛

۲ عقل، به عنوان قوه استدلال و شناخت.



### ❖❖❖❖ ۱. عقل، به عنوان وجودی برتر

فیلسوفان مسلمان، روشن‌تر و دقیق‌تر از هراکلیتوس و افلاطون مرتبه‌ای از موجودات را که حقیقت وجودشان عقلی است، اثبات کرده‌اند. آنان اولین مخلوق خدا را عقل می‌دانند که موجودی کاملاً روحانی و غیرمادی است و عقول دیگری نیز به ترتیب از آن به وجود آمده‌اند. این موجودات مجرد که فوق عالم طبیعت‌اند و فیض خداوند از طریق آنها به عوالم دیگر می‌رسد، عالم عقول را تشکیل می‌دهند. این عقول هم علم حضوری به خود دارند، هم خالقشان را با علم حضوری درک می‌کنند و هم به مخلوقات پایین‌تر از خود علم دارند و آنها را درک حضوری می‌کنند و هر دم در کار اداره و فیض رساندن به آنها هستند.

غیر این عقل تو، حق را عقل‌هاست که بدان تدبیر اسباب سماست<sup>۱</sup>

آنان می‌گویند عقلی که در انسان هست و به او توانمندی اندیشیدن می‌دهد نیز پرتوی از همان عالم عقول است که اگر تربیت شود و رشد کند، علاوه بر استدلال کردن، می‌تواند حقایق را آن‌گونه که عقول درک می‌کنند، بیابد و مشاهده کند. یکی از عقول عالم عقل «عقل فعال» نام دارد؛ این عقل، عامل فیض‌رسانی به عقل انسان‌هاست. فارابی می‌گوید:

مقام و منزلت عقل فعال نسبت به انسان، مانند آفتاب است نسبت به چشم. همان‌طور که آفتاب نوربخشی می‌کند تا چشم انسان ببیند و بینای بالفعل شود، عقل فعال نیز نخست چیزی در قوه عقلی آدمی افاضه می‌کند؛ به‌طوری‌که فعالیت عقلی برای انسان ممکن می‌شود و در نتیجه، عقل شروع به فعالیت می‌کند و به ادراک حقایق نائل می‌شود.<sup>۲</sup>

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

۲. آراء مدینه فاضله، ص ۸۱.

ملاصدرا، فیلسوف بزرگ عصر صفویه، در کتابی به نام «شرح اصول کافی» احادیث کتاب کافی را شرح داده است. اولین حدیث این کتاب، حدیثی است از امام باقر (ع) درباره عقل. امام می فرماید: «هنگامی که خداوند عقل را آفرید، او را به سخن آورد. سپس به او گفت: نزدیک شو! عقل بلافاصله نزدیک شد. دوباره گفت: برگرد! عقل بلافاصله برگشت. در این هنگام، خداوند فرمود قسم به عزت و جلال خودم هیچ مخلوقی را نیافریدم که نزد من از تو محبوب تر باشد. من تنها تو را لایق امر کردن می دانم و تنها تو را از امور ناشایست بازمی دارم. در نتیجه، تنها تو را مجازات می کنم و تنها به تو پاداش می دهم.<sup>۱</sup>»

صدر المتألهین در توضیح این حدیث می گوید: «این موجود که اشرف مخلوقات و محبوب ترین آنها به شمار می آید و عقل نام دارد، چیزی جز حقیقت روح اعظم نیست، و روح اعظم همان نفحة الهی است که خداوند هنگام آفرینش، در وجود آدم دمید.<sup>۲</sup>»

با مطالعه سخن امام باقر (ع) و بیان ملاصدرا، به سؤال های زیر پاسخ دهید.

۱ معنا و مفهوم فلسفی به سخن آمدن عقل چیست؟ نظر کدام فیلسوف یونانی با این عبارت قرابت و نزدیکی دارد؟

۲ از فرمان خداوند به عقل برای نزدیک شدن و دور شدن و اطاعت آن توسط عقل چه برداشتی دارید؟

۳ برداشت فلسفی صدر المتألهین از این سخن امام باقر (ع) چیست؟

## ۲. عقل به عنوان قوه استدلال و شناخت

فیلسوفان مسلمان را نمی توان به دو گروه عقل گرا و تجربه گرا تقسیم کرد؛ زیرا عموم آنان عقیده دارند که همه کار کردهای عقل و انواع استدلال ها، از جمله استدلال تجربی، تمثیل و برهان عقلی محض، هر کدام در جایگاه خود روشی درست برای کسب دانش به حساب می آیند. به عبارت دیگر، استدلال های عقلی معیار اولیه قبول یا رد هر حکم و هر نظر علمی و فلسفی هستند. از این رو گفته اند که «ما فرزندان دلیل هستیم.<sup>۳</sup>» ابن سینا می گوید: «هر کس که عادت کرده سخنی را بدون دلیل بپذیرد، از حقیقت انسانی خارج شده است.<sup>۴</sup>»

۱. اصول کافی، ج ۱، حدیث اول

۲. این جمله آخر ملاصدرا به آیاتی از قرآن کریم اشاره می کند که درباره خلقت انسان است، از جمله به این آیه: «اذ قال ربك للملائكة اني خالق بشرا من طين، فاذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين» (صص ۷۲ و ۷۳). برای توضیح بیشتر به کتاب ماجرای فکر فلسفی، ج ۲، ص ۳۳۶ مراجعه کنید.

۳. نحن ابناء الدليل

۴. من تعود ان يصدق بغير دليل فقد انحلع من كسوة الانسانية (الاشارات و التنبهات).

آیا این دیدگاه فیلسوفان اسلامی میان سایر فیلسوفان هم رواج دارد؟ پاسخ خود را با توجه به آنچه در کتاب سال قبل و درس‌های پیش آموخته‌اید، مطرح کنید.

.....

.....

با توجه به این مبنای مشترک، عموم فیلسوفان مسلمان عقیده دارند که:

۱ پذیرش هر اعتقاد و آیینی نیازمند استدلال عقلی است؛ هر چند این استدلال عقلی برای سطوح مختلف جامعه متفاوت است و حجت و دلیل هر کس به اندازه توان و قدرت فکری اوست. بنابراین، ایمانی ارزشمند است که پشتوانه عقلی داشته باشد. ایمانی که از چنین پشتوانه‌ای تهی است، ارزش چندانی ندارد و چه بسا انسان را به سوی کارهای غلط و اشتباه بکشانند.

طرف‌داران بودا می‌گویند کسی که ایمان به بودا و پیروی از او را به استدلال عقلی و پذیرش عقل مشروط می‌کند، مانند کسی است که تیری زهر آلود به او خورده است و اطرافیان برایش پزشک می‌آورند اما شخص مجروح می‌گوید: من، قبل از هر چیز باید تیرانداز و کمانی را که با آن تیرانداخته است بشناسم. پس از آن، به طبیب اجازه معالجه می‌دهم. مسلم است که این مجروح پیش از آنکه به منظور خود برسد از جهان رخت برمی‌بندد. کسی هم که می‌گوید من آنگاه از مقام اعلی و روحانی بودایی تبعیت می‌کنم و راهی را که او برای رستگاری ابدی پیشنهاد کرده، می‌پیمایم که برای من ثابت کند جهان جاوید است، چنین کسی پیش از آنکه مقام اعلای جاودانگی جهان را برایش توضیح دهد، می‌میرد و به رستگاری نمی‌رسد.<sup>۱</sup>

۱ این نظر را بررسی و ارزیابی کنید؛ سپس آن را با بند اول مقایسه نمایید و نظر خود را توضیح دهید.

.....

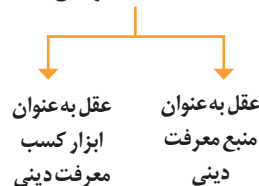
.....

۲ آیا این نظر بوداییان در میان برخی از متفکران مسیحی هم رایج بوده است؟

.....

.....

## جایگاه عقل در دین



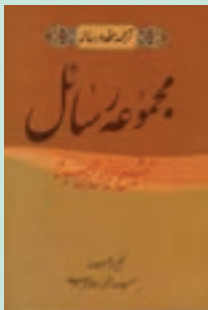
۲ فلاسفهٔ مسلمان عقل را در کنار حس و قلب، یکی از ابزار معرفت می‌دانند. بنابراین، معتقدند که ما می‌توانیم به کمک این ابزار در آیات و روایات بیندیشیم و احکام و معارف آنها را به دست آوریم. آنان همچنین عقل را در کنار قرآن و سنت، یکی از منابع کسب احکام و معارف دین معرفی می‌کنند و از محققان و مجتهدان می‌خواهند که از این منبع نیز برای رسیدن به حقایق دین بهره ببرند.

۳ فیلسوفان مسلمان با اینکه اساس پذیرش هر اعتقاد و آیینی را استدلال عقلی می‌دانند، راه کسب معرفت را به عقل منحصر نمی‌کنند بلکه حس و شهود را هم معتبر می‌دانند. از این رو، برخی از آنان تلاش می‌کردند با تربیت خود و تهذیب نفس به معرفت شهودی دست یابند. آنان همچنین وحی را عالی‌ترین مرتبهٔ شهود می‌شمارند که به پیامبران الهی اختصاص دارد. انبیای الهی از این طریق به برترین دانش‌ها و معارف دست می‌یابند و آن دانش‌ها را در اختیار انسان‌های دیگر قرار می‌دهند.

از نظر فیلسوفان مسلمان، استدلال عقلی، شهود و وحی هر سه ما را به حقیقت می‌رسانند و لذا در موضوعات مشترک حتماً به یک نتیجه خواهند رسید و مؤید یکدیگر خواهند بود. البته ما انسان‌ها چون توانمندی‌های عقلی محدود و متفاوتی داریم، ممکن است از استدلال عقلی درست استفاده نکنیم، به نتیجه‌های نادرست و اشتباه برسیم و احساس کنیم میان دستاوردهای عقلی ما و داده‌های وحی تعارض‌هایی وجود دارد، در این قبیل موارد باید تلاش علمی خود را افزایش دهیم، از دانش دیگران بهره ببریم و از تعارض‌های ظاهری بکاهیم. از این رو، ملاصدرا می‌گوید: «امکان ندارد که احکام و قوانین دین حق و روشن الهی با دانش و معرفت یقینی و قطعی در تقابل باشد و نفرین بر آن فلسفه‌ای که قوانینش با قرآن و سنت مخالف و متضاد باشد و با آنها مطابقت نکند.»<sup>۱</sup>

۱. الاسفار الاربعه، ج ۸، ص ۳۰۳ (رجوع شود به کتاب فلسفه الهی از منظر امام رضا علیه السلام از عبدالله جوادی آملی و کتاب قرآن و عرفان و برهان از حسن حسن‌زاده آملی و کتاب علی و فلسفه الهی از مرحوم علامه طباطبائی).





ابن سینا رساله‌ای به نام «معراجیه» دارد. وی در مقدمهٔ این رساله می‌گوید: «شریف‌ترین انسان و عزیزترین انبیا و خاتم رسولان صلی الله علیه و آله چنین گفت با مرکز حکمت و فلک حقیقت و خزینهٔ عقل، امیرالمؤمنین علیه السلام که ای علی، چون می‌بینی که مردم با انواع نیکی‌ها به سوی خالق خود تقرب می‌جویند، تو به انواع تعقل و تفکر به او تقرب جوی تا از آنان سبقت‌گیری<sup>۱</sup>» و این خطاب جز با چنین بزرگی ممکن نبود؛ زیرا او (علی) در میان خلق مانند «معقول» در میان «محسوس<sup>۲</sup>» بود، لاجرم چون با دیدهٔ بصیرت به ادراک اسرار شتافت، همهٔ حقایق را دریافت و دیدن یک حکم دارد که گفت، «اگر پرده کنار رود، بر یقین من افزوده نمی‌شود.<sup>۳</sup>» دربارهٔ گفتهٔ ابن سینا فکر کنید و بگویید:

۱ به نظر شما عبادت با انواع تعقل چگونه است؟

۲ توصیفات ابن سینا از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام نشان دهندهٔ چیست؟

۳ با توجه به شخصیت فلسفی ابن سینا، این بیان وی چه پیامی در بردارد؟

برای مطالعهٔ بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.

۱ ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، غلامحسین ابراهیمی دینانی، ج ۱ و ۲

۲ آشنایی با علوم اسلامی، استاد مطهری، ج ۲ (کلام و عرفان)

۳ نصیرالدین طوسی فیلسوف گفت‌وگو، غلامحسین ابراهیمی دینانی

۴ هزارهٔ ابن سینا (مجموعهٔ مقالات و سخنرانی‌ها، اسفند ۱۳۵۹)

۵ عدل الهی، استاد مطهری، انتشارات صدرا

۶ علی و فلسفهٔ الهی، علامه طباطبائی

۷ عقل و اعتقاد دینی، جمعی از نویسندگان، انتشارات طرح نو

۱. «یا علی، إذا رأيت الناس يتقربون إلى خالقهم بأنواع البر تقرب أنت إليه بأنواع العقل تسبهم». این جمله با اندکی تفاوت در کتاب‌های مشکاة الانوار و حلیة الاولیاء آمده است (موسوعة الامام علی، محمد محمدی ری شهری، ج ۸، ص ۴۰۶ پاورقی).  
امیرالمؤمنین که لذت عبادت با عقل را چشیده بود، می‌فرماید: «ما عبدالله بشيء أفضل من العقل...؛ خداوند با چیزی بهتر از عقل عبادت نشده است...» (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۸).

۲. امور معقول، مانند فرشتگان، امور محسوس مانند حیوانات و گیاهان و جمادات.

۳. «لو كشف الغطاء ما زددت يقينا» (بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶۹ ص ۲۰۹)؛ مقصود امام این است که ایمان و یقین من به آخرت مانند ایمان و یقین کسی است که با چشم خود آخرت را مشاهده می‌کند.

